

یاد بهار

یک زمان من هم دیاری داشتم
در دیار خود بهاری داشتم

همه‌ره رود خروشان کوه
زمزمه جویباری داشتم

دوخت سنبل ام گیسو گسترده بود
سایه بید و چیناری داشتم

در سرود بلبلان شهر باغ
بزم مست شهر یاری داشتم

عطر سوسن و گلایم در بغل
ساغر می درکناری داشتم

تاج الماس جوانی ام به سر
با خوبرویان قراری داشتم

همنیشنی بودم در ده و شهر
هر کجا من اعتباری داشتم

باز بودم هر دری در ده مرا
ده خود را اختیاری داشتم

پرسی ام با خنده (!) بهاری داشتی؟
هم بهارو و هم دیاری داشتم

شعر از: محمد یونس " عثمانی "